

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

در مورد قاعده عدالت گفتیم اولاً دلیلی بر وقوع تشریع بر اساس عدالت و واقع شدن آن در سلسل علل احکام وجود ندارد. ثانیاً موارد نقض فراوانی وجود دارد که به قطع می‌دانیم برخی از احکام از مقسم عدل و ظلم خارج هستند.

با مراجعه به قرآن کریم واضح می‌شود که معیار هم در تکوین و هم در تشریع حق قرار گرفته‌است و با تتبع اجمالی که انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که آیات در رابطه با حق نسبت به آیات در رابطه با عدل و مشتقات آن بسیار بیشتر هستند.

به نظر ما معنای حق این است که غایت، فایده و حکمتی بر یک عمل مترتب باشد که با این بیان حق اعم از عدل خواهد شد و رابطه این‌ها عموم و خصوص مطلق می‌شود.

ادامه بررسی مصادیق «حق» در قرآن کریم

از دیگر آیاتی که در مورد حق و در رابطه با تشریع قابل ذکر است آیات «وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ»^[1]، «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»^[2] و... است.

هر چند در قرآن کریم «کلمات خدا» معانی متعددی دارد؛ مانند قرآن، مطلق تشریع، اولیاء خداوند، سنت و قانون خداوند، برخی مخلوقات مانند حضرت عیسی و به صورت کلی هر چه خداوند متعال آفریده و تشریع کرده‌است اما از مجموع این‌ها می‌توان متوجه شد که مقصود اعم از تکوین و تشریع است. پس اگر مقصود از «کلمه» را اعم از آیات تکوینی و تشریعی بدانیم می‌توان برای مسئله محل بحث آیه «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ»^[3] مورد اشاره قرار داد.

تا اینجا روشن شد که معیار بودن حق در آیات قرآن کریم بسیار بیشتر از معیار بودن عدل در آیات قرآن کریم است که دال بر اهمیت آن است؛ لذا به نظر ما حق در سلسله تمام علل احکام موضوعیت دارد.

از آیات دیگر می‌توان به آیه «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»^[4]، «تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ»^[5]، «لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ»^[6]، «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ»^[7]، «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»^[8] و... اشاره نمود که از این آیات چنین برداشت می‌شود که عنوان اولیه ارسال رسل، انزال کتب و نزول جبرئیل تحت عنوان حق قرار می‌گیرد نه تحت عنوان عدل.

همچنین در آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ»^[9] خداوند متعال دین را متصف به حق نموده است نه این که بفرماید: دین عدل است. حداکثر این که بگوئیم به صورت تسامحی یا در یک مرتبه متأخر دین هم متصف به عدل می شود.

نتیجه مهم و عمیقی که از آیات مذکور به دست می آید این است که تکوین، تشریع، انزال کتب، ارسال رسل همگی به حق است. در حالی که مقاصدی ها با استناد به آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^[10] می گویند: تکوین و تشریع به عدل است. بلکه مسلماً عدالت موارد و جایگاهی مانند اعطاء جزاء، ارتباطات با یکدیگر، گفتار، قضاوت و... دارد، اما این که تشریع و جعل بر مبنای آن باشد صحیح نیست.

عدم احاطه عدل نسبت به تمامی احکام

شاید این سوال مطرح شود که آیات وارد شده درباره رزق مانند آیه «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ»^[11] بر اساس عدل است یا حق؟!

اگر این قبیل آیات بر اساس عدل باشد باید خداوند متعال به صورت مساوی به تمام بندگان رزق عطا نماید در حالی که چنین نیست و این آیات بر اساس حق است لذا در آیه دیگر می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»^[12] یعنی خداوند متعال می داند ظرفیت افراد چه میزان است و به همان اندازه اعطا می کند. مثلاً اگر شخص ظرفیت رزق فراوان نداشته باشد به او کمتر رزق می دهد یا بالعکس. تعلیل ذکر شده در آیه شریفه نیز مشعر به همین مطلب است.

در آیه دیگر می فرماید: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ»^[13] یعنی اگر خداوند متعال به تمام افراد رزق فراوان اعطا می کرد طغیان می کردند.

همچنین تعبیر «مَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» در آیات «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»^[14] یا «أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»^[15] بر اساس ملاک حق قابل تفسیر است یعنی یک غایت عقلانی موجود می باشد؛ مثلاً هر شخص به اندازه ظرفیت خود رزق داده می شود تا موجبات گمراهی و طغیان وی پدید نیاید چون خداوند متعال خبیر است.

از آیات دیگری که شاید به ذهن بیاید معیار عدالت در آن مطرح شده است آیه «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^[16] این آیه نیز دلالتی بر جعل کلمات خداوند بر اساس عدالت ندارد. تفاوتی نیز ندارد که کلمات را به قرآن، تکوین یا اعم از این ها معنا کنیم.

مرحوم علامه طباطبائی (ره) ذیل آیه مذکور می فرماید: مقصود تشریع شرائع از ابتدا تا شریعت اسلام است که با آمدن شریعت اسلام کامل می شود. مقصود از «صِدْقًا» این است که اگر مطلبی در قرآن کریم ذکر شده است مانند قیامت قطعاً محقق می شود. مقصود از «عَدْلًا» نیز یعنی میان آیات تضاد و اختلافی وجود ندارد. در نتیجه خداوند متعال می فرماید: هر چه گفته شده است محقق می شود و در آن هیچ تضادی وجود نداشته و باطل در آن راه ندارد نه این که خود کلمه از ابتدا بر اساس عدل یا صدق جعل شده باشد.^[17]

عدم توانایی مقاصدی ها در تفسیر دقیق عدل

صرف نظر از اشکالات مطرح شده نسبت به قاعده عدل، این اشکال وجود دارد که مبنای مقاصدی ها در تفسیر عدل بودن یا عدل نبودن یک حکم چیست؟

در باب حسن و قبح عقلی چند مبنا وجود دارد که مشهور می‌گویند: حسن و قبح ذاتی و جزء اولیات است؛ یعنی به مجرد این‌که عدالت تصور شود حسن نیز تصور شده و نسبت به آن جزم حاصل می‌شود لذا قابل تغییر نیست. نظر ما نیز در مورد حسن و قبح همین مبنا است.

در مسئله محل بحث نیز اگر بگوئیم حکمی بر اساس عدل است و مفروض ذاتی بودن حسن عدل باشد، پس این مطلب که حکمی در یک زمان عادلانه و در زمانی دیگر ناعادلانه باشد صحیح نیست. بلکه می‌توان گفت یک حکم در یک زمان مفید بوده و در زمان دیگر فایده ندارد.

مرحوم اصفهانی (ره) در بحث حسن و قبح، عقلی بودن آن را انکار نموده و می‌فرماید: این مسئله از قضایای مشهوره است که آراء عقلاء مطابق بر آن می‌باشد. مقصود ایشان از تطابق آراء عقلاء تنها در یک زمان خاص نیست بلکه مقصود در تمام ازمنه است، لذا طبق این مبنا نیز حسن و قبح قابل تغییر نمی‌باشد؛ یعنی نمی‌توان گفت حکمی در یک قرن یا یک زمان مطابق آراء عقلاء بوده اما در زمان دیگر چنین نیست و تغییر کرده است. لذا این مطلب که ابن قیم گفت: «خرجت مسئله من العدل إلى الجور» به هیچ عنوان قابل قبول نمی‌باشد.

بله اگر طبق یک قول نادر بگوئیم حسن و قبح بالوجوه و الاعتبار است، می‌توان گفت یک حکم در زمانی از مصادیق عدل و در زمانی از مصادیق ظلم باشد حال آن‌که این مبنا مورد پذیرش نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. جاثیه، 22.

[2]. حجر، 85.

[3]. انفال، 7.

[4]. انفال، 8.

[5]. بقره، 252.

[6]. اعراف، 43.

[7]. نحل، 102.

[8]. بقره، 213.

[9]. توبه، 33.

[10]. حدید، 25.

[11]. عنکبوت، 62.

[12]. اسراء، 30.

[13]. شوری، 27.

[14]. روم، 37.

[15]. زمر، 52.

[16]. انعام، 115.

[17]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج 7، ص: 328.